**مجموعه آثار قلم اعلی**

**مجموع کتاب­های سبز - جلد 74**

**ویرایش دوم-شهر الملک 181 بدیع (فوریه 2025)**

**این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی­باشد.**

**شهر القدره 133 بدیع**

این مجموعه آثار قلم اعلی از نسخه خطی متعلق به جناب اسكندر هائی در شیراز تسوید گردیده است.

این مجموعه از آثار نازله از قلم حضرت بهاءالله شامل الواح نازله در ایام ادرنه و وقایع آن ایام خطاب به اشخاص است از جمله خطاب به آقا شیخ کاظم قزوینی، امةالله زهرا، میرزا مهدی، اسم الله المنیب، جمال بروجردی، ملّا باقر حرف حیّ، حاج میرزا محمد عطار و آقا محمدجواد. از جمله موضوعات مطرح شده در این مجموعه: وضعیت یحیی ازل در جریان تبعید جمال قدم از بغداد به اسلامبول، اعمال یحیی و سید محمد اصفهانی و اعزام فردی به ایران جهت اشتهار مفتریات مجعوله، اشاره به نزول سوره هیکل، سه فقره استدعای جمال بروجردی از ساحت حق، موت طوریون در سینای ظهور، عزلت جمال قدم در ادرنه، بلایا و احزان وارده بر هیکل مبارک، عرفان، تبلیغ، استقامت.

\*\*\* ص 1 \*\*\*

جناب آقا شیخ کاظم قزوینی **باسم البهیّ الابهی**

هذا کتاب من نقطة الاولی و بهائه الی الّذی سمّی فی جبروت الاسماء بالکاظم و کان من المؤمنین فی امّ الالواح من قلم الامر مکتوباً ای کاظم نغمات قدس ورقاء عزّ صمدانی به الحان بدیع عربی بسیار مذکور شد حال به لسان منیع پارسی مسطور می‌شود که به معانی کلمات ربّانی بتمامه فائز شوی که شاید از هبوب اریاح شرکیّه که از شطر نفس و هوی می‌وزد متحرّک نشوی و به عروۀ محکم و تقی تشبّث نمائی. اولاً بدان که آثار الهی چه از ظهور و بطون و چه از حرکت و سکون و قیام و قعود و دون ذلک فی کل ما ینسب الیه به مثل شمس در مابین ارض و سماء واضح و مشرق و لائح است به شأنی که به دون خود مشتبه نشده و نخواهد شد و هر ذی بصری

\*\*\* ص 2 \*\*\*

که به منظر اکبر ناظر است البته آثار حقّ را از دون آن تمیز دهد چنانچه مابین سواد و بیاض و حَر و بَرد فرق گذارد بلکه صاحبان شامۀ اصفی رایحۀ قدس علیّ اعلی را از ما یظهر منه استنشاق نمایند و هذا حق لا ریب فیه مگر انفس غیر طاهره که خود را به حجبات وهمیّه محتجب سازند و بصر حدید را از مشاهدۀ انوار جمال توحید منع نمایند اولئک لیس لهم من هذا الکأس نصیب. ملاحظه در ظهور جمال مبین در سنۀ ستّین نما که با ظهور کبری و سلطنة عظمی جمیع خلق را از اعلی و ادنی چه مقدار احجار بغضا که به آن شجرۀ قصوی و سدرۀ منتهی انداختند کذلک فعلوا من قبل کما شهدت و سمعت و تکون من الشّاهدین زنهار که زمام عقل و درایت را در قبضۀ روایت این و آن مده و به وساوس شیطانی از منظر رحمانی محروم مشو لازال کلّ امور از افعال و اقوال منتهی به آیات

\*\*\* ص 3 \*\*\*

ذوالجلال بوده و خواهد بود و بعد از ظهور نفع نمی‌بخشد احدی را شیئی الّا بعد از امر او اگر چه به عمل اهل سموات و ارض عامل شود و امر به شأنی عظیم است که جمال رحمن کلّ را در جمیع اوراق بیان وصیّت فرموده حتی به حروف حی و مرایای منطبعه می‌فرماید که مبادا در حین ظهور به ریاسات ظاهره یا به اشارات نازله معتکف شوید و از نفسی که جمیع این مراتب به قول او خلق شده محتجب مانید و فوق این بیان در قیّوم اسماء که به احسن القصص موسوم گشته از سماء ارادۀ رحمن نازل شده قوله تعالی یا قرّة العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الامر لانّ النّاس فی سکران من السّرّ و انّ لک الکرّة بعد هذا الدّورة بالحقّ الاکبر هنالک فاظهر من السّر سرّاً علی قدر سمّ الابرة فی طور الاکبر لیموتنّ الطّوریون فی السّینا عند مطلع رشح من ذلک النّور المهیمن الحمراء باذن الله

\*\*\* ص 4 \*\*\*

الحکیم و هوالله قد کان علیک بالحقّ علی الحقّ حفیظاً حال کرّه ظاهر و جمال اولی در هیکل اخری چون شمس مشرق و لائح و قبل از اظهار سرّ طوریّون منصعق و معدوم گشتند حال در آیۀ نازله که سماء عزّ احدیّه نازل شده تفکّر نما که شاید به رشحی از زلال سلسال بی‌زوال فائز شوی ای کاظم این ظهور بدیع اعظم از آن است که احدی را مجال توقّف ماند چه ظهورش اظهر از شمس و ارتفاعش ارفع از سماء مشهود و ملحوظ است و کلّ من فی السّموات و الارض در صقع واحدند الّا من شاء ربّک باری جمال بی‌مثال را به نفس او بشناس نه به اشباح و امثال چه که به دون خود شناخته نگردد و به سؤال معروف نشود اعرف الله بالله و بما یظهر من عنده ای کاظم شق کن پرده‌های وهم و هوا را و به مقرّ اعلی وارد شود و بی‌ستر و حجاب ناس را به ربّ الارباب

\*\*\* ص 5 \*\*\*

دعوت نما فو الّذی نفسی بیده از این بیانات مقصودی جز رضای سبحان نبوده که شاید انفس فانیه به فردوس باقیه وارد شوند در این بحر جز لؤلؤ صافیۀ منیره یافت نشود و این سدره جز ثمرۀ طیّبه بار ندهد فطوبی للطّالبین ای کاظم چشم از عالمیان بپوش و ماء حیوان عرفان را از غلمان سبحان بنوش و گوش به مزخرفات مظاهر شیطان مده چه که الیوم مظاهر شیطانیّه بر مراصد صراط عزّ احدیّه جالسند و ناس را به کلّ حیل منع می‌نمایند و زود است که اعراض اهل بیان را از مظهر رحمن مشاهده نمائی کذلک اخبرنی محبوبی قبل خلق السّموات و الارض و قبل خلق العالمین بگو ای اهل بیان اگر به این آیات منزله و ظهورات مشرقه که جمیع عالم را احاطه نموده اعراض نمائید به کدام حجّت و دلیل ایمان خود را به رسل الله ثابت می‌کنید لا فو الّذی انطق

\*\*\* ص 6 \*\*\*

الرّوح فی صدری یثبت ایمانهم بل یحبط اعمالهم و یبطل افعالهم و یرجعون الی اصل الجحیم ای کاظم چون نجم منیر لائح از افق سماء هدایت طالع شو و به قدر مقدور در ارتفاع امرالله و ارتقای آن سعی نما دل را از علایق ماسوی پاک کن و در ظلّ لحظات الهی و تحت النّظر منظر ربّانی در آ چه که الیوم جز ظلّش حکم برهوت بر او جاری و صادق است در این وقت که نفحات شرکیّه از جمیع جهات در هبوب و ظهورات افکیّه از کلّ اشطار مشهود به قسمی حزن احاطه نموده که ذکر آن سبب احزان اهل اکوان و امکان شود ولکن حزنم برای نفسم نبوده و نیست بلکه بر جمال معبود و ظهور او در یوم موعود نوحه و ندبه می‌نمایم چه که اهل بیان با آنکه از ظهور سلطان امکان چیزی نگذشته و جمیع کیفیت ظهور را به چشم ظاهره مشاهده

\*\*\* ص 7 \*\*\*

نموده‌اند به این نحو محتجب شده‌اند که مشهود است دیگر به آن جمال مبین چه وارد شود فوا حسرة علی العباد ما یأتیهم من جمال الّا و قد ستروا جماله باکمام الغِلّ و البغضا ثمّ استهزئوا به الی ان افتوا علیه و کانوا من الظّالمین قسم به سلطان یفعل ما یشاء که نفسی که به این ظهور عزّ صمدانی مؤمن و موقن نشد به احدی از مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس صمدیّه اقبال نخواهد نمود فیا لیت که کفایت به سیف اعراض نمایند و فتوی بر قتلش ندهند چنانچه در این ایام اکتفا ننمودند کاش بصر منیر مشهود می‌گشت تا ابواب رضوان معانی را مفتوح مشاهده می‌نمود و به حرفی از اسرار مسطورۀ ربّانی مطلع می‌شد باری مظلومیّتم به مقامی رسیده که اسم مظلومیّت از هر مظلومی محو نموده اذاً یبکی عیون العظمة خلف سرادق عزٍّ مستور باری چندی قبل نامۀ شما بر مکمن

\*\*\* ص 8 \*\*\*

عزّ ملیک اسماء وارد و به قبضۀ قدرت یحکم ما یشاء اخذ شد و به ملاحظۀ ما قدّر فی جبروت القضاء در جواب تأخیر رفت و به مشاهدۀ سبقت رحمة ربّک کلّ الوجود جواب ارسال شد ان‌شاءالله باید در مراقبت امر الله منتهی سعی مبذول داری عفی الله عمّا سلف و هر نفسی الیوم بر نصرت امر الله قیام نماید روح القدس به اعانتش نازل شود لا تعجب من امر ربّک و لا تکن من الممترین ان‌شاءالله از ضیاء اشراق شمس معانی در این فجر روحانی و صبح ربّانی محروم نشوی و از فیض سحاب سبحانی محروم نگردی کذلک قدّر من لدن فضل ربّک ان انت لن تمنع خلع هدایته عن نفسک و تکون فی دین الله لمن الرّاسخین ثمّ ذکّر من لدنّا عباد الّذین وفوا بعهد الله و اقرّوا بسلطانه ثمّ الّذینهم معک من کلّ اناث و ذکور و الحمد لله المقتدر العزیز الغفور.

\*\*\* ص 9 \*\*\*

جناب ا رضی  **هوالله**

یا اخی و حبیبی ان‌شاءالله لازال در هوای قرب قدس ذو الجلال طیّار باشید و در بحر عنایت بی‌زوال سبّاح و بعد آنکه مکتوب آن جناب واصل فجزاک الله ابدع الجزاء بما ذکرت الّذی کان فی ایادی الاعداء فی کلّ الایام الی ان حبس فی هذا السّجن و اگر مستفسر احوال باشید قسم به سلطان قدم که از ذکر خارج است ولکن این قدر معلوم آن جناب بوده که آنچه این عبد در سنین متوالیه در اعزاز امرالله سعی نمود جمیع بر باد و هباء شد البته تفصیل ورود این عبد در این ممالک و سلوک مع ‌النّاس را اصغا فرموده‌اید فوعمرک یا اخی بعد ورودی فتحت السن العباد بثناء ربّک و اذاً کلّ یضحکون و یستهزئون فوالله

\*\*\* ص 10 \*\*\*

استحیی ان اذکر لک ما فعل اخی الّذی علّمناه و حفظناه فی عشرین من السّنین البته تا حال خبر او به آن دیار رسیده و من ینظر الی کلماته بعین الله یعرفه و یکون من العارفین فیا لیتَ کنتَ حاضراً و شهدتَ و رأیتَ ما لا یذکر بالبیان و یشهد بذلک لسان الرّحمن فی عُلی العرش و کفی بنفسی شاهد و علیم اسمع قول من احبّک و اراد رضاک قم علی امرالله و نصره ثم احترق احجاب الممکنات بنار حبّک بالله المهیمن القیّوم فاجعل مرادک ما اراد الله و انّه لخیر عمّا خلق بین السّموات و الارض و عمّا کان و عمّا یکون و البهاء علیک و علی من معک.

*این لوح مبارک از روی نسخه اصلی که به خطّ مبارک جمال قدم جلّ جلاله نازل شده در منزل زیبنده خانم ثمره در طهران استنساخ شد.*

\*\*\* ص 11 \*\*\*

**هوالله**

ای ورقۀ مطهّره ناله‌ات به سماء احدیّه مرتفع شده و حنین قلبت سکّان جنان رحمان را محزون نمود ای مشتاق از فراق نیّر آفاق جزع مکن و صابر باش اگر چه صبر آموختن بلبل را مثل منع نمودن نار است از سوختن ولکن حقّ را در قرب و بُعد حکمت‌ها بوده و خواهد بود و در جمیع احوال مختار نار اشتیاق در دل‌ها برافروخته و خود را مستور فرموده شوق لقا در جان انداخته و بعد به فراق مبتلی نموده ای کاش آن مشهود مستور به راست می‌آمد تا حق آن ورقه و سایر عشّاق از او اخذ می‌شد ولکن چه چاره که نه او مشهود و نه سیفش ای ورقه از فضل سلطان احدیّه مأیوس مباش صبر کن و امور خود را به محبوب گذار هرگز تو را فراموش ننموده و از نظر منظر اکبر محو نخواهی شد نظر عنایت با تو بوده و خواهد

\*\*\* 12 \*\*\*

بود شکر کن که به عنایات الهی به مقامی فائز شده‌ای که جمیع اشیاء به حبّت شاهد و گواهند محزون مباش حول سراج الهی طائف باش جمیع اماء الله را تکبیر برسان بتول عذرا و زُهرۀ زهرا را ذاکر باش بتول الّتی ارادت وجهی و العذرا التّی فازت ببهائی خاتون جان را من قبل الله تکبیر برسان و بگو اَسَکنتِ فی البیت و جمال القدم بین ایدی الظّالمین.

*این لوح منیع از روی نسخۀ اصل که به خطّ مبارک جمال قدم جلّ جلاله نازل شده در منزل زیبنده خانم ثمره استنساخ و تسوید و تحریر شد در طهران.*

\*\*\* ص 13 \*\*\*

**هوالله**

معلوم است که عنایات حق فوق جمیع نعماء است و در وصول عبد به این رتبۀ عالیه فقدان دون آن از زخرف و زینت دنیا بأسی نیست زیرا چشم عاشقان به الطاف الهی روشن است و قلب ایشان به بدایع ذکر او ساکن اگر با حقّ انس گیری از ملک فانی درگذری و به دیار راحت مقرّ یابی و دیگر حزن را نبینی و غم احصا ننمائی باقی و الرّوح علیک. همیشه اخبار احوال خود را ارسال دارید و کلمۀ نصر را ذکر حبّ نمائید 152.

*این لوح مقدس الهی از روی خط اصلی که به قلم مبارک جمال قدم جلّ جلاله نازل شده تسوید و تحریر گردید طهران منزل زیبنده خانم ثمره*

\*\*\* ص 14 \*\*\*

زهرا  **الاقدس الابهی**

ای امة الله اگر از منزل پُرسی سجن و اگر از غذا پرسی بلایا و محن و اگر از جسد پرسی در ضعف و اگر از روح پرسی در سرور و فرحی که مقابله نمی‌نماید به آن سرور من علی الارض. حبس را قبول فرمودیم تا گردن‌های عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود. و ذلّت اختیار نمودیم تا عزّت احبا از مشرق اراده اشراق نماید همچه مدان که حقّ عاجز است قسم به اسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را به کلمه‌ای اخذ نماید معذلک از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل بلایای لایحصی فرموده تا کلّ را به مدینۀ باقیۀ ابدیه کشاند لا یعلم ذلک الّا اولو الالباب گوش به سخن‌های جنود شیطانیّه مکن به جان و دل به شطر رضوان توجه نما تا

\*\*\* ص 15 \*\*\*

عرف رحمان را از قمیصش که به دم بغضا محمّر گشته بیابی و استنشاق و البهاء علیک و علی الّذین آمنوا بالله العزیز العلیم.

*این لوح منیع از قلم مبارک جمال قدم جلّ جلاله به افتخار زهرا خانم حرم آقا میرزا محمد حسن اخوی جمال قدم نازل شده از روی خطّ اصلی در منزل زیبنده خانم ثمره تحریر و تسوید شد.*

\*\*\* ص 16 \*\*\*

*سواد خطّ آقامیرزا آقاجان که از ساحت عزّ ابهی برای آقا محمد جواد مرقوم داشته‌اند.*

**الباقی باسمه الابهی**

ای جواد آیا سکون اختیار نموده‌ای و جمال مختار مابین اشرار به کمال اضطرار مبتلا گشته آیا نَفَس راحت از قَفَس تن برآوری و حال آنکه جمال احدیّه را ذئاب اریاب انفس مشرکه احاطه نموده و در کلّ حین آن جمال مبین به لحن حزین ندا می‌فرماید احبای خدا را و به نصر امر الله دعوت می‌فرماید بی‌نصر نفس خود چه که لم یزل و لایزال نفس خود را در سبیل ذوالجلال انفاق نموده چنانچه این فقره بر هر منصف بصیر معلوم بوده که در جمیع ایام خود را از اعداء حفظ نفرموده‌اند و در کلّ اوان چون شمس تابان و درخشان بوده‌اند و لا ینکر ذلک الّا کلّ مغلّ محروم

\*\*\* ص 17 \*\*\*

پس واضح بوده که مقصود از نصر نصر امر الله بوده و خواهد بود تالله اگر نفسی نَفَسی در نصر این امر بدیع بر آورد مقابل است به اعمال مقبولۀ اهل سموات و ارض. لا یقابل بشیء ان انتم فی انفسکم تتفکّرون و نصر هم به سیف بیان و لسان عندالله محبوب است نه به سیوف شاحذۀ حدیده چه که به ضرّ نفسی راضی نبوده و نیستند و در جمیع ایام مبالغه در این امر می‌فرمایند ای جواد سلطان ایجاد می‌فرماید که لسان را از غلاف بیان به قوّۀ رحمن بر آور و به قسمی تبلیغ این امر نما که جمیع آفرینش را مجال اعراض نماند چه که این احباب را در حین تکلّم روح القدس تأیید می‌فرماید ای جواد صبح منیر از نَفَس رحمانی نَفَس کشیده و الصّبح اذا تنفّس مرّة اخری ظاهر گشته ان‌شاءالله جهد بلیغ مبذول فرمائید که مبادا ظلمت انفس ظلمانی و هیاکل

\*\*\* ص 18 \*\*\*

شیطانی به حجبات انفس مشرکه این صبح نورانی را از اعین ناس مستور دارند ای جواد ذئابی چند در اثواب اغنام ظاهر شده‌اند باید در کلّ وقت پناه به خدا بُرد که از خدع و مکر این خادعین که به ربّ عالمین مکر نموده‌اند محفوظ مانیم ای جواد الیوم اگر کلّ من فی السّموات دعوی ربوبیّت نمایند و به آیات اولین و آخرین تغنّی نمایند من دون ذکر اسم ربّک الاعلی فی هیکله الاخری علی اسمه الابهی مردود بوده و خواهند بود چه که خلق کلمات به مثل خلق انفس شده و خواهد شد و هم چنان که از خلق انفس مقصود عرفان نفس الله بوده از خلق کلمات هم از هر لسان که جاری شود مقصود ذکر حق خواهد بود اگر این رتبه از کلمات مفقود شود مثل اهل سوق خواهد بود. بل عندالله ثانی ارجح و اگر چه آن نغمات به احسن الحان ظاهر شود نظر به مشکوة فرمائید

\*\*\* ص 19 \*\*\*

که اگر از زجاج لطیف و بلّور منیع مصنوع شود مقصود استوای سراج است بر او اگر به این مقام فائز نشود آلتی خواهد شد معوّق و معطّل لا یسمن و لا یغنی. پس مقصود از مشکوة کلمات اشتعال سراج ذکر جمال ذوالجمال بوده و من دون آن وساوس شیطانی است اگر چه دفتر آن کلمات به قطر ملکوت اسماء و صفات مشاهده شود سلطان قدم می‌فرماید ای جواد مقصود از اشجار هیاکل انسانی اثمار معرفتم بوده و اگر شجری به این فضل مفتخر نشود حکم شجرۀ یابسۀ بستانیّه دارد که لایق قطع و احتراق بوده و خواهد بود ولی کاش که برای ترتیب خوان محبوب مشتعل می‌شد و شاید که به محل طبخ مشرکین بُرده شود بما اکتسبت ایداه من قبل فنعوذ بالله من ذلک ای جواد محبوب می‌فرماید که ظهورم بین احبا و قیامم مابین اعداء در ایامی که

\*\*\* ص 20 \*\*\*

کلّ ارجل متزلزل بوده و جمیع ایادی از سطوت ایام مرتعش حجتی بود واضح و اعظم از حجج اولین و آخرین لو یکوننّ النّاس لمن المنصفین دلیلی بر نفسم جز ذاتم نبوده و نخواهد بود و مقصود از آیات اثبات امر مابین ناس که محتجب بوده‌اند بوده و الّا شاربین خمر اصفا من کأس ابهی حقّ را به حقّ شناسند و به دون آن ناظر نه ای جواد تالله ظهوری بین هؤلاء اعظم عن خلق السّموات والارض و عن کلّ ما کان و ما یکون ولکنّ العباد فی سُکر انفسهم میّتون در این ایام اطفال حرم به آیاتی تکلّم می‌نمایند که افئدۀ مقربّین مجذوب و متحیّر مانده‌اند و لیس ذلک علی الله بعزیز چون وقت بسیار تنگ بود لوحی مختصر نازل شد ارسال گشت و دیگر چندی قبل سورۀ اصحاب از سماء قدم و یمین عرش اعظم نازل شده

\*\*\* ص 21 \*\*\*

و به اسم الله اعظم حضرت منیب ارسال شده و ذکر آن جناب در آن لوح بدیع بوده از ایشان مطالبه فرمائید لوح ملّاح قدس که در سنۀ قبل وعدۀ آن را به آن حبیب داده نزد اسم الله المنیب ارسال شد و بعد از اخذ سواد اصل را به آن جناب برسانید و فارسی آن هم که در پوستۀ قبل ارسال نشده در این پوسته ارسال گشت اصل را خود بردارید و سواد را نزد اسم الله الاعظم ابلاغ دارید و دیگر در اعتکاف مقامات ذکر فرموده بودید هر محلی که به جهة نصرت امرالله و امر خود ارجح شمرند معمول دارند و ساکن شوند که عندالله محبوب بوده و بعد از نزول اذن از سماء قضا به هر دیار وطن نمایند اذن الله و تقدیر الله همان بوده و خواهد بود و دیگر الاقه مرقوم داشته بودید فرمودند که لایضرّ مع اسمه شیء لو تکن من الثّابتین

\*\*\* ص22 \*\*\*

و فقرۀ اشیاء مذکور خبر آن رسیده که بعد می‌فرستند سواد این نامه را هم نزد اسم الله المنیب مرسول دارید جناب حرف حیّ را علیه بهاء الله العزیز المحبوب تکبیر اعلی ابلاغ فرمائید و دو توقیع منیع از ساحت عرش به ایشان فرستاده شد ان‌شاءالله تا به حال رسیده اریاح خوش جانان و نسیم دلکش رضوان از لوح مرسوله استشمام گشت و اریاح منیعه از کلمات بدیعۀ آن استنشاق آمد پنج‌شنبه 12 ذیقعده چون نفخۀ روح القدس اعظم بر عظام رمیم وزیدن گرفت و جان تازه مبذول فرمود طوبی للشّاربین من هذا الکأس الدّرّی المبین.

عبدالله و خادم آقاجان.

\*\*\* ص 23 \*\*\*

**هوالله الاعزّ الاقدس الامنع الارفع الابهی**

هذا کتاب من هذا العبد الی الّذی احبّه الله و شرّفه بلقائه و اسمعه نغماته و عرّفه سبل امره و القاه بدایع علمه و فضّله علی کثیر من العباد و ایّده بتأیید من عنده رحمة من عنده و فضلاً من لدنه و انّه لهو الفضّال الغفور الرّحیم یرفع من یشاء بسلطان امره و یقدّر لکلّ نفس هو خیر له عن کنوز السّموات و الارضین کما قدّر لنفسک من بدایع تقدیراته ما هو خیر لک عن کلّ ما تشهد و تری و کذلک تمّت رحمته و کملت نعمته علیک و تکون من الشّاکرین و قد احضرت کتابک بین یدی العرش و اخذته انامل ربّک الغفور الرّحیم و کلّمت

\*\*\* ص 24 \*\*\*

به لسان الله و هذا من فضل لن یساوقه فضل و انّ هذا لفضل مبین و نزل عن جهة العرش لوح فو عمرک لن یعادل بحرف منه ما نزّل فی زمن القبل و یشهد بذلک نفسک و انّک ان تشرّف به و تکون من النّاظرین فطوبی لک بما ذکرت من قلم القدس باشارات محکم بدیع و بعد معروض آن جناب می‌دارم که هنگام توقّف آن جناب در عراق در ظلّ شجرۀ امر این عبد اراده می‌نمود که بعضی از اموری که از کلّ ناس مستور است به آن جناب معروض دارم ولکن از ساحت قدس ابهی در کلّ حین ممنوع می‌شدم لهذا بسیاری از امور ناگفته ماند و بسیاری از لئالی اسرار ناسفته

\*\*\* 25 \*\*\*

اگر چه هر ذی بصری را ظهورات قدرتیّه الهیه و بروزات عزّیه ربّانیه و شئونات عظمة سلطان احدیّه کفایت نموده و می‌نماید و همین آیات ظاهره هر بصیری را به اسرار باطنیّه دلالت می‌کند دیگر احتیاج به وصایت ذکر و یا تحریر نبوده و نخواهد بود ولکن این بنده چون لازال به نار محبّت آن جناب مشتعل بوده و حقوق اتحاد و وداد منظور داشته لهذا بر خود لازم شمردم که بعضی از امور را خالصاً لوجه الله و حبّاً لجنابک معروض دارم باری اینقدر معلوم بوده که آنچه در ظاهر بین ناس معروف در باطن امر بر خلاف آن مشهود و این حکمت اعزازاً لامرالله و حفظاً لنفسه مرعی شده که توجّه ظالمین به مقر واحد راجع

\*\*\* ص 26 \*\*\*

نشود قسم به حبّ آن جناب که در تلقاء عرش احدی قادر بر تکلّم نبوده تا چه رسد به اینکه نفسی تواند اظهار امری کند و این عبد مدت‌ها در تحیّر بوده که مابین ناس قسم دیگر مشاهده می‌نمودم به شأنی که جمال قدم بنفسه در کلمات مبارک خود به مقرّ دیگر اشاره می‌فرمودند اما در باطن ملاحظه می‌نمودم که کلّ در ساحتش معدوم صرف و مفقود بحتند و این فقره هم بر آن جناب معلوم بوده که نفسی جز این عبد مطلع بر امور نبوده چه که مدت چهارده سنین در خدمت همه مشغول بودم باری کلّ یوم حیرت بر این عبد می‌افزود تا وقتی که مطلع شدم که از اول هم امر به این قسم نبوده

\*\*\* ص 27 \*\*\*

که مابین ناس معروف بوده دیگر اگر بخواهم تفصیل آن را معروض دارم البته باید کتابی ارسال دارم بلکه ان‌شاءالله اسبابی فراهم آمد و بالمشافهه بعضی امور ذکر شود و دیگر جمیع امورات علی شأنی و استطاعی مطّلع شده مستریح شدم و هر وقت اراده می‌نمودم که به بعضی از دوستان بعضی امور القا نمایم در کمال منع ممنوع می‌شدم چه که خود آن جمال قدم ستر می‌فرمودند حکمة لامرالله المهیمن القیّوم و اکثر از آن حکمت واضح است و بعضی از آن سرّ فی علمه المخزون تا آنکه آن جناب تشریف آوردند به عراق و مدتی بودند و بعد در کلّ حین بلایا از کلّ جهات بارید به شأنی که جمیع

\*\*\* ص 28 \*\*\*

ناس از کلّ فرق به محاربه بر جمال احدیّه قیام نمودند حتی آن که جمیع علمای نجف و کربلا در کاظمین جمع شده و امر به مقامی رسید که از دوستان خارجه بعضی در ساحت قدس حاضر شده و اظهار اضطراب می‌نمودند که امر بسیار بزرگ شده و اعدا لایحصی مشهود گشته نمی‌دانیم بر جمال مبارک چه واقع خواهد شد و چه اراده دارند جمال قدم فرمودند که آنچه وارد شود حاضرم و به جان طالب و لن اتّخذ لنفسی ناصراً سوی الله المهیمن العزیز القیّوم اگر محاربه می‌نمایند مجاهد فی سبیل اللّهیم و اگر به بیان آیند ناطق من عنداللّهیم و بعد به حاکم بلد پیغام فرمودند که اگر این علما را

\*\*\* ص 29 \*\*\*

با ما حرفی است کلّ در محضری جمع شوند که غیر باب حکومت باشد و آن محضر را یکی از مساجد قرار دهند که این عبد به باب حکومت وارد نشده و نخواهم شد و بعد علما آنچه مطالبی که دارند سؤال نمایند و اعتراضات خود را اظهار دارند اگر این بنده از عهدۀ جواب بر آمده اذاً لا یتعرّضون علینا و من دون ذلک به آنچه اراده نمایند معمول دارند که این بنده را ابداً حرفی نَه و همان بیاناتی که به ملا حسن عمو فرموده بودند که آن جناب مطلّعند همان قسم پیغام فرمودند و بعد خدا عالم است که چه واقع شد تا آنکه

\*\*\* ص 30 \*\*\*

امر منجر بر هجرت نیّر آفاق از عراق و دیگر تفصیلاتی در این مابین روی داده که جز خدا کسی مطلع نَه و البته بعضی از آن را آن جناب استماع نموده‌اند تا آنکه آن اخوی مستور شبی از شب‌ها در محضر قدس حاضر شد و معروض داشت که تکلیف من چه چیز است از ساحت اقدس جواب نازل که به هر قسم که اراده نمائی و خودت مایل باشی خوب است معروض داشت که بعد از شما بودن من در اینجا بسیار مشکل است چه که لابد اعدا به خیال ضرّ این عبد قیام می‌نمایند بعد فرمودند که اگر اراده داری

\*\*\* ص 31 \*\*\*

که با ما مهاجرت کنی به حاکم بلد اظهار دارم چه که اظهار نموده‌ام که دو برادر دیگر با منند در این هجرت حال منتهی به او ذکر می‌نمایم که سه اخوی همراهند و در این ذکر به هیچ وجه ضرّی مشهود نَه بعد معروض داشت که همچه می‌گویند که در بین راه شما را به عجم می‌برند و شاید هم که در راه خدعه‌ای مقصود داشته باشند جمال قدم فرمودند که آنچه من مصلحت می‌دانم این است دیگر آنچه تو خود مایلی به آن عامل شو باری بعد اخوی کمال احتیاط را منظور داشته معروض داشت که من از پیش با قافله می‌روم صامصون تا ببینم چه می‌شود

\*\*\* ص 32 \*\*\*

اگر ضرّی واقع نشد ملحق می‌شوم و قبل از جمال قدم حرکت نموده با قافله‌ای به سمت اسلامبول عازم گشت و بعد از چند یوم دیگر جمال قدم به شأنی هجرت از مدینة الله فرمودند که لسان از بیانش قاصر است و البته آن جناب شنیده‌اید تفصیل آن را و والله الّذی لا اله الّا هو که در کلّ احیان در مابین ملأ عباد به سلطنتی ظاهر و به اقتداری باهر و به شهری وارد نشدند الّا آنکه اهل آن از اعزّه به استقبال شتافتند و در خروج به مشایعت قیام نمودند و در هر مدینه علمای بلد حاضر شده دیگر بیانات علمیّه بود که از لسان احدیّه چون

\*\*\* ص 33 \*\*\*

غیث هاطل جاری و نازل کاش آن جناب حاضر بودند تا معلوم می‌شد که احاطۀ علمیّه و قدرتیّه و بیانیّه و شئونیّه به چه نحو از مصدر امر احدیّه ظاهر و باهر است و لاینکر ذلک الّا کلّ منکر عنود و به شأنی ظاهر شدند که کلّ عباد از ملل مختلفه به عظمت امر موقن و بر قدرتش معترف شدند دیگر تفصیل این امور بسیار است مختصراً معروض می‌دارم که در بین راه اخوی مستور توقّف نموده تا جمال قدم رسیدند و بعد چون ملاحظه شد که به هیچ وجه ضرّی در میان نیست و کمال اعزاز مشهود لذا بین یدی العرش حاضر شده معروض داشت که حال که حکایتی نشده و نیست

\*\*\* ص 34 \*\*\*

پس خوب است که من هم به جنودالله ملحق شوم جمال قدم فرمود لازم است که به این مهماندارها بگویم که این برادر من است احترام منظور دارند مذکور داشت که خیر تا اسلامبول وارد شویم ببینم در آنجا چه می‌شود و چه نحو سلوک می‌نمایند شاید خیالی در آن بلد داشته باشند که ضرّی وارد نمایند. باری در حزب الله بوده تا آنکه جمال الله به مدینۀ مشهوره نزول فرمودند و مدت اربعۀ شهور در آن مدینه توقف فرموده اتماماً لمیقات الله و در مدینۀ مشهور هم این امر به قسمی اشتهار یافت که جمیع کمال اذعان و تسلیم را نمودند و البته شنیده‌اید که در آن

\*\*\* ص 35 \*\*\*

مدینه ابداً با احدی ملاقات نفرمودند و مطلبی اظهار نداشتند و هر نفسی هم که ملاقات نمود جمال قدم به بیت او مراجعت نفرمودند و چون روائح عزّ و اطمینان از جهت رحمن وزید و اعزاز امر در وسط السّماء هویدا گشت نار حسد و بغضاء در صدور مغلّین مشتعل شده و انفس مستوره مطمئن گشته از خلف قناع بیرون آمدند سرّاً با بعضی از مهاجرین درصدد افتضاح امرالله بر آمدند و در کلّ یوم به مکری جدید قیام نمودند که شاید میانۀ مهاجران فسادی مرتفع شود که سبب ذلّت امرالله گردد تا آنکه وارد این ارض شدیم دیگر الله یعلم ما ورد فیه علی جماله

\*\*\* ص 36 \*\*\*

و بعد از توقّف اشهر معلومات در این ارض آن سید معروف که آن جناب از حال او مطلّعند که بعد از آنکه از عراق رفت و به جمیع دیار سیر نمود بعد راجع شده عریضه‌ای به ساحت اقدس عرض کرد و اظهار توبه و انابۀ فوق ان یحصی نموده از مصدر امر توقیع منیع نازل که انّی لغفّار لمن تاب بعد بین یدی حاضر شده کمال عنایت دربارۀ او منظور فرمودند تا آنکه زمان هجرت رسید و سیّد مذکور غصنی از اغصان شجرۀ مبارکه را واسطه نموده که در مصدر امر معروض دارد که اذن فرمایند که او هم به حزب الله در این هجرت عظمی ملحق شود بعد از مقرّ

\*\*\* ص 37 \*\*\*

عزّ اذن حاصل نموده هجرت نموده تا آنکه با جنودالله در این ارض وارد شد و احوال او هم لازال در محضر لا یعزب عن علمه من شیء معلوم بوده ولکن از آنجایی که لازال اسم ستّار منظور نظر بوده با او مدارا می‌فرمودند و بعد که مشاهده نمود که این مقرّ مقرّ سجن کبری است و خروج از آن ممکن نه سرّاً با بعضی از اعجام این بلد مع شده و بعضی از تلقینات شیطانیّه در قلوب ناس القا نموده و اظهار تبرّا از حقّ کرده و چون کفر باطنی مشهود گشت و اسرار خفیّه ظاهر شد از مقرّ اعظم مطرود شد و طردش فرمودند و قریب یک سنه متجاوز است که

\*\*\* ص 38 \*\*\*

مطرود بوده و بین راه هم چند کرّه بین او و اخوی مستور حرف شده که هر دو به شکایت نزد جمال قدم حاضر شدند باری این است حکایت آن سیّد که مردود طرفین واقع شده و خارج شد و بعد اخوی مستور در هر روز نفخه‌ای زده سرّاً تا آنکه به مقامی قیام نموده که با استاد محمد علی نام که یکی از خدّام بود و در حمام حرم به خدمت مشغول مدتی با او در پرده گفتگوها می‌نمود ولکن شخص مذکور ملتفت نمی‌شد و گمان نمی‌نمود که مقصود او چه چیز است و چون مدّتی بود که با شخص مذکور گفتگو در قطع شجرۀ ربّانیه می‌نمود و موقن شده که او را فریفته

\*\*\* ص 39 \*\*\*

تا آنکه یومی از ایام ظاهراً ذکر نموده و محل را هم در حمام معین کرده و شخص مذکور چون مطلع بر مقصود او واضح شد رعشه بر ارکانش افتاده ولکن سکوت نموده و اخوی به گمان اینکه امر را تمام نموده به منزل خود راجع شد و خلعتی به جهة شخص مذکور ارسال داشت و شخص مذکور بعد از خروج از حمام به نوحه و ندبه و اضطراب تفصیل را در مابین مهاجرین اظهار نموده و مذکور داشت بغتتاً ضجیج کلّ مرتفع شد و اهل حرم هم مطلع شده کلّ به ناله برخاستند قسم به جمال قدم که نوحه و ندبه‌ای مرتفع شد که شبه آن متصوّر نه تا آنکه به سمع مبارک اعلی رسید بعد بیرون تشریف آورده ملاحظه

\*\*\* ص 40 \*\*\*

فرمودند که این امر در این ارض اشتهار می‌یابد و سبب فساد کلّی می‌شود جمیع را به صبر امر فرمودند چون اخوی حال دیده که در این مدت آنچه ذکر شده به اسم او بوده و امر هم در کمال ارتفاع مرتفع گشته ارادۀ این فعل نموده حبّاً لریاسة نفسه لهذا مصلحت در آن که این عبد بالمرّه خارج شوم از شماها بعد مهاجرین به قسمی جزع و فزع نمودند که مدتی جمال قدم هجرت را تأخیر فرمودند تا آنکه در یوم جمعه 22 شوال حین زوال جمال قدم فرداً واحداً وتراً منفرداً از کلّ به بیت دیگر نازل شدند و احدی را همراه نبردند حتی جواری خدمۀ حرم

\*\*\* ص 41 \*\*\*

را آزاد نموده خارج فرمودند و ابواب خروج و دخول بر کلّ ناس مسدود. الله اکبر چه فزعی و مصیبتی در آن یوم بر پا شد و اخوی مذکور چون ملتفت شد که این امر شنیع اشتهار نمود درصدد مکر جدید افتاد که این امر به این معظمی را مستور نماید و در این مابین آن مردود الطّرفین چون میدان را خلوت یافته رفته با اخوی بغضاً لله با هم ملحق و درصدد افتادند به شأنی که به هر قسم قادر شوند ضرّی وارد آورند تا آنکه دو شهر منقضی شد و در این مدت احدی در بیت الله راه نداشت و خبری هم از نفسی به حسب ظاهر تلقاء عرش مذکور نه تا آنکه

\*\*\* 42 \*\*\*

یومی از ایام مسموع افتاد که یکی از اصحاب که حاجی ابراهیم نام است آمده نزد یکی از اصحاب مذکور داشت که سیّد مذکور مرا دیده و با من بعضی حرف‌ها در میان آورده من پیش خود همچه حمل نمودم که او از فساد خود نادم شده حال ارادۀ رجوع الی الله دارد آنچه گفت می‌شنیدم تا آنکه رایحۀ بغضا از او استنباط نمودم و به من ذکر نمود که تو باید به عجم بروی و بعضی مفتریات مجعوله را به جمال قدم نسبت داده اشتهار دهی و من چون این کلمه را استماع نمودم بسیار مضطرب شده متحیر ماندم که چگونه می‌شود چنین امری مشتبه

\*\*\* ص 43 \*\*\*

شود باری سکوت نمودم و مماشات کردم تا آنکه او و اخوی مبلغی وجهی به من داده و مکاتیب زیادی که تو باید اینها را به قزوین و طهران و اردستان و عراق برده اشتهار دهی به تو پول می‌دهند خلعت می‌دهند اکرام می‌کنند و من متحیّر شدم که در بین راه که این دو از یکدیگر بَد می‌گفتند حال چگونه شد که هر دو اتحاد پیدا نموده دوست شده‌اند تا آنکه نوشته‌جات را به من داده و یک کتابی هم سیّد داد و گفت که این کتاب را من نوشته‌ام باید همچه بروی و کتاب مرا منتشر کنی و من چون وجه و مکاتیب را گرفتم

\*\*\* ص 44 \*\*\*

و ارادۀ رفتن نمودم خود را مابین جنّت و نار دیدم و ملاحظه نمودم که آنچه به من گفته‌اند جمیع کذب و لابد آنچه در این مکاتیب است مفتریات خواهد بود لهذا استقامت از حق جسته از نار به جنّت راجع شدم دیگر چه عرض کنم از کتاب سید مذکور که بر ردّ علی الله نوشته و الله الّذی لا اله الّا هو چند فقره مناجاتی که از مناجات‌های حضرت اعلی سرقت نموده نوشته دیگر مابقی آن اگر بگویم کلمات حیوان به نظر آمد والله غبن به طرف حیوان است و اگر به نعیق حمیر تشبیه نمایم افترا به آن حیوان بسته‌ام باری چه عرض کنم چه دلایلی

\*\*\* ص 45 \*\*\*

آورده و چه براهینی ذکر کرده قسم به جمال معبود هر طفلی که صاحب بصر باشد مشاهده می‌نماید که جمیع را بر ردّ خود نوشته‌اند و اثبات بر امرالله ولکن معذلک شاعر نشده‌اند و از کلماتشان قدرشان معلوم و شأنشان مشهود هر ذی شعوری ننگ می‌دارد از چنین کلماتی که از قلم کذبه جاری شده حال ملاحظه فرمائید که امرالله به مقامی رسیده که مثل این خبیث مردود بر ردّ جمالش کتاب نوشته بعینه همان اعتراضاتی که کلّ ملل بر کلّ مرسلین نموده‌اند و ملت فرقان بر جمال سبحان همان اعتراضات را ذکر

\*\*\* ص 46 \*\*\*

نموده‌اند و مستدل شده‌اند بل احقر باری از کتابش مقامش ظاهر با اینکه چقدر سعی نموده‌اند و به اعانت یکدیگر نوشته‌اند و در جمیع نوشته‌جات آنچه مرتکب شده‌اند به جمال قدم نسبت داده‌اند و شاید که به آن سمت بفرستند و آن جناب ملاحظه نمایند دیگر در نزد اعجام این ولایت حرف‌ها گفته‌اند و جمیع را نسبت به حق داده‌اند و حال آنکه این بر جمیع واضح و مبرهن است که جمال قدم با احدی معاشر نَه و اگر هم نفسی بین یدی الله حاضر شد بیانات دیگر است و اذکار دیگر مقدس از جمیع این مراتب بوده و خواهد بود اگر چه

\*\*\* ص 47 \*\*\*

در این مدت احدی فائز نشده و به نفسی معاشرت نفرموده‌اند و جمیع امور به جهة این است که ناس را بی‌فهم یافته‌اند این است که از جهة عرش نازل شده که هر نفسی از اصفیاء‌الله که بین یدی او حاضر شود کتابی و یا لوحی که مشعر بر ردّ علی الله باشد و او در آن حین متّکلاً علی الله و منقطعاً عمّا سواه قلم برداشته بر ردّ من ردّ علی الله بنویسد آنچه را که روح القدس به او القا می‌نماید و در آن حین البتّه جمیع ارواح او را تأیید نمایند این است از حکم محکم پروردگار عالمیان باری همچه بدانید که جز این خیالی ندارند که ناس را به مقرّ

\*\*\* ص 48 \*\*\*

اول راجع نمایند همان قسم مثل کور فرقان نفوس را به جمیع حدودات نفسانیّه محتجب سازند و از منظر عزّ رحمانیّه ممنوع دارند که شاید یک ریاستی محکم شود کاش به ملاقات مرزوق می‌شدم و اسرار خفیّه مذکور می‌داشتم تا آن حضرت مطلع شوند بر عظمت امر و مکر قلوب مشرکین اگر چه الحمد لله آن جناب از نفحه‌ای نفحات عزّ باقیه استشمام نمایند و از قطره‌ای اسرار بحور لانهایه ادراک فرمایند و از حرفی جوامع اسرار کتب را عارف شوند در این صورت البته به آنچه از ساحت عرش نازل و شنیده‌اند کافی خواهد

\*\*\* ص 49 \*\*\*

بود و بر جمیع مطلع خواهند شد ان‌شاءالله زمام امر را به کمال قوّت و قدرت گرفته که مبادا وهنی از انفس مشرکه روی دهد در کلّ حین به بدایع اذکار ربّ العالمین ناس را متذکّر فرمایند و دیگر آنکه بعضی از الواح از ساحت اقدس نازل بعضی از آن در این مرتبه ارسال شد و بعضی از آن هفتۀ بعد ارسال می‌شود جمیع را ملاحظه نموده برسانید ان‌شاءالله امیدواریم که به قیامی قائم شوید که کلّ من فی السّموات و الارض به قیامت بر امر الله قائم شوند و به بیانی ظاهر شوی که کلّ را به منبع تبیان حکمت هدایت نمائید

\*\*\* ص 50 \*\*\*

و دیگر آنکه سورۀ مبارکۀ هیکل که بدعاً نازل شده این عبد سواد نموده ارسال داشتم ولکن از شدت تعجیل قادر بر اتمام آن نشدم آنچه مقدور شد ارسال شد ان‌شاءالله به نظر آن جناب می‌رسد و ان‌شاءالله امیدواریم که آنچه در این ارض نازل شده ارسال نمائیم اگر چه ظاهراً بسیار مشکل است چه که در نفس این بلد تا حال معادل صد هزار بیت نازل شده و بعضی از آن که از انظر کلّ مستور مانده و هنوز سواد آن از اثر الله اخذ نشده و اذن نفرموده‌اند دیگر نمی‌دانم که امکان قابل ظهور آن بشود و یا آنکه مثل اکثر آثار الله

\*\*\* ص 51 \*\*\*

که در عراق در شط محو شده دربارۀ این آیات منزلۀ بدیع هم چنین حکمی صادر شود. از مصدر امر نازل که الیوم اهل بیان محتجب‌ترین ناس مشهود شده‌اند و غافل‌ترین کلّ ملل الّا من اخذ یده ید الرّحمن و نجّاه عن غمرات النّفس و الهوی و بلّغه الی شاطی قدس منیر تالله انّه لاعزّ عند الله عن کلّ ما خلق و یخلق السّموات و الارض و هذا تنزیل من حکیم علیم و الیوم نصرت امر الله است و نصرت هم به لسان مقدّر شده پس باید آن جناب در کلّ احیان به بدایع حکمت سبحان ناس را از ظلّ وهم و هوی نجات داده به شاطئ

\*\*\* ص 52 \*\*\*

عزّ یقین کشانند و الرّوح و العزّ و التّکبیر و البهاء علیک و علی الّذینهم دخلوا فی ظلّ ربّهم العلیّ الاعلی و عرفوه فی قمیصه الاخری باسمه البهیّ الابهی.

\*\*\* ص 53 \*\*\*

*این لوح مبارک از روی خطّ اصل جمال مبارک جلّ جلاله در طهران استنساخ گردید در منزل زیبنده خانم ثمره.*

**هوالله تعالی شأنه التّقدیس**

این نامۀ این مسجون است به اسم منیر و قمیص یوسف مصر الهی است به اکمه بصیر قمیص غلام کنعانی بصر ظاهر بخشید و قمیص غلام رحمانی بصر باطن بخشود فیا طوبی لک بما جعلک الله بصرک الیوم حدیداً زفرات قلبت مشهود و حرقت فؤادت معلوم و انّک فی کلّ ذلک باقتدیت نفسی ورد علیک فی سبیلی ما ورد علی جمالی. در سبیل محبوب دمی نیاسودی و ساعتی نیارمیدی چه مسافت‌های بعیده که مقابل وجه پیاده طی نمودی و چه بادیه‌های صعبه که با رِجلِ حُبیّه دویدی جمیع در نظر بوده و خواهد بود و حال هم به معاشرت انفس

\*\*\* ص 54 \*\*\*

افسرده و هیاکل پژمرده و عباد محتجبۀ مرده مبتلا شده از محضر انس و مقرّ قدس دور مانده‌ای ولکن چون مراد ما ارادالله بوده و مقصود ما قصد به الله و مشیت ما شاء و قضی کلّ مطلوب بوده و محبوب خواهد بود ان‌شاءالله در کل ایام انام را به ذکر ربّهم المهیمن العلّام متذّکر دارید اگر چه کوثر حیوان قسمت معشر حیوان نه و نسیم رضوان رحمان نصیب اهل ضلال و خسران نخواهد شد و المخلصون یشربون عن خمر الّتی کان من انامل القُدس معصوراً ولکن چون اریاح رحمتیّۀ الهیه در هبوب و نفحات قدس فضلیّه در مرور شاید جمعی به سلسبیل عرفان که از کدورات اکوان طاهر شده به مقرّ امنع ارفع ایقان در آیند و به لقاء جمال رحمن فائز شوند و این ایام باید به کمال خضوع و خشوع و عبودیت صرفه مابین عباد مشی نمائید چه که ظهور امر

\*\*\* ص 55 \*\*\*

و استقرار بر انفس ضعیفه منوط به این امور است و این است نصر حقیقی چه که اعدا به مکری ظاهر شده‌اند که ابلیس متحیّر شده فسوف تعرف و تکون من المطّلعین و اگر سیر بلاد را مصلحت دانید مجری است ولکن به کمال حفظ چه که حفظ آن جناب اهمّ امور بوده و اگر از قضایای وارده در این ارض بخواهید مطلع شوید تالله عجز القلم بل کلّ شیء عن ذکره ای کاش از امّ متولد نمی‌شدم و از ثدی لبن مطهّر نمی‌نوشیدم و یا بعد از بلوغ اظهار امرالله نمی‌نمودم چه که سبب و علت بغضاء اعداء این رتبه بوده و خواهد بود فوالّذی طیّر طیر البقاء فی صدری بسیار جهد نمودم که اصلاً اظهار امری نشود و ناس را در مقرّ وهم بگذارم ولکن الرّوح ما ترکنی فارغاً و اقامنی علی الامر و انطقنی بین السّموات و الارضین باری به شأنی ظلم وارد شده

\*\*\* ص 56 \*\*\*

که در امکان شبه آن ممکن نه و معذلک قلم کذب برداشته و افعال نفس خبیث خود را به جوهر تقدیس نسبت داده‌اند چون ملاحظه نمودند که این فضل مشهور را ستر ممکن نه و لابد جمیع ناس اکمه نیستند البته صاحبان بصر حدید یافت می‌شود که بین شمس و ظلّ و موجود و معدوم فرق گذارند لذا در قطع شجره کمر بستند و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند در اطراف به اسم این عبد شهرت داده‌‌اند که شاید به این سبب غِلّی در صدور القا نمایند چه که جمیع ناس را بی‌تمیز و شعور یافته‌اند از جمله اخوی نوشته به اطراف که از برای لقمه‌ای نان از من تجنّب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید که هیچ رذلی چنین سخن می‌گوید وانگهی نسبت به نفسی که اگر جمیع ثقلین بر مضیفش وارد شوند و الی آخر الآخرین متنعّم شوند آثار کُره

\*\*\* ص 57 \*\*\*

مشاهده ننمایند تا چه رسد به منع از این بیان معلوم است که به چه درجه بر ضرّم قیام نموده‌اند و چه مقدار بر تضییع امر الله مستقیمند ذرهم فی کفرهم و کذبهم یلعبون حیف است قلم به ذکر جعل و افعالش بیالاید ای کاش تفصیل اول این امر را تمام به آن جناب ذکر می‌نمودم تا معلوم می‌شد که چه مقدار عنایت در بارۀ او شده و چه رتبه بر کفران نعمت قیام نموده باری ان‌شاءالله در امر الله چون جبل حدید ثابت و راسخ باشید مطلب تمام نشد ولکن چون هوا گرم و حرارت آن مؤثر لذا به این چند کلمه اکتفا رفت احباب را طرّاً از حلل ذکر بدیع مزیّن دارید.

**هو الباقی**

جناب میرزا مهدی ان‌شاءالله لازال بر صراط حبّ مستقیم باشند و بر مقرّ ودّ مستریح چشم از عالم بربندند و دل از غیر دوست بگسلند و در کمال تمکین

\*\*\* ص 58 \*\*\*

بر رفرف یقین بیارامند مقصود چنان بود که مکتوب مبسوط مرقوم شود ولکن نفس بدا نفس حرّ هوا شد و در جبروت مشیّت معلق ماند اهل حرم را ذکر لایحصی برسانید و در کلّ ایام از قِبَلَم عذر بخواهید نوشتۀ شما که به کلیم ارسال داشتید ملاحظه شد لازال تکون فی جوار رحمة ربّک لمن المستریحین.

*در آخر این لوح مبارک ذکر آمیرزا مهدی و اظهار عنایت هم درباره ایشان نازل شده لذا توضیح داده می‌شود – که این میرزا مهدی مذکور پسر آقا میرزا محمد وزیر و مادرش حوا خانم بوده و میرزا محمد وزیر برادر مریم بوده است و از میرزا محمد وزیر و حوا خانم هشت اولاد به وجود آمده دو پسر و شش دختر که این میرزا مهدی یک از اولادهای حّوا و میرزا محمد وزیر است.*

\*\*\* ص 59 \*\*\*

ج م ا ل سه فقره استدعا نموده که در ساحت قدس یکی از این سه اجابت شود عروج از این عالم یا رجوع به ساحت عزّ یا تبدیل ذلّت به عزّت

**هذا ما اشرق من افق بیان ربّک الرّحمن**

ای اسم من الیوم یوم نصرت است و نفسی الحقّ جمیع حقایق عالین و ارواح مقرّبین که طائف حولند مسئلت نموده که به قمیص ظاهر هیکلیّه انسانیّه شوند و در ظاهر ظاهر به نصرت امر الله قیام نمایند از برای احدی سزاوار نیست که طلب خروج از این عالم در ایام ظهور مالک قدم نماید

\*\*\* ص 60 \*\*\*

بلکه باید فی کلّ الاحیان ناظراً الی افق الرّحمن از خدا بخواهد که خدمتی از او در این امر ابدع امنع ظاهر شود ولو به ذکر کلمه‌ای از کلمات او باشد انّ هذا لفضل عظیم و خیر عظیم و امر عظیم و امّا رجوع به ساحت اقدس این ایام بر حسب ظاهر جایز نه قد نزّلنا فی لوح من الواح کم من قریبٍ لا نقرّ له القرب و کم من بعیدٍ و نفسی الحبیب انّه هو القریب و فی لوح آخر کم من قریبٍ هو الغریب و کم من بعیدٍ هو القریب طوبی لقریب و قریب و فی لوح آخر کم من حبیب

\*\*\* ص 61 \*\*\*

صار حباباً و کم من مؤانس وجدناه مؤانساً و کم من بعید هو القریب و کم من قریب نشهد بانّه فی مقام بعید اگر چه معلوم است که هیچ فضلی و فیضی و مقامی و رتبه‌ای به لقاء‌الله در ظاهر ظاهر معادله ننموده و ننماید قسم به آفتاب عزّ توحید که از مشرق تجرید اسم قدیرم طالع است معادله نمی‌نماید به حضور بین یدی العرش فی ظاهر الظّاهر ولو فی آن ما خلق فی السّموات و الارضین بعضی از ناس از خُمخانۀ معنویّۀ الهیه محروم شده‌اند این است که تاثیرات این امور و ثمرات آن از نظر

\*\*\* ص 62 \*\*\*

مستور مانده لهذا به اوهام خود مشغول و از مالک انام محجوب مانده‌اند مقصود آنکه بسا از نفوس در عین قرب از وصال محرومند و بسا از نفوس که در بُعد ظاهره به کوثر لقا فائز شد منقطعاً عن رضاه و فانیاً فی رضاء ربّه تالله لایعادله عمل من الاعمال اگر این حجاب به اصبع اراده ربّ الارباب خرق شود مشاهده می‌نمائی کلّ من علی الارض را من الاعزّة و الاذلّة یضعنّ الفقر و الغناء ثمّ السّلطنة و العزّة عن ورائهم و یسرعنّ الی مقام الّذی تنطق ذرات ترابه انّه لا اله الّا هو المقتدر

\*\*\* ص 63 \*\*\*

العزیز المختار ای جمال کینونة الاحدیّة که مقدس از حدودات و منزّه از کلمات و اشارات و اسماء و صفات و ظهورات و تجلیات بوده در هیکل بشریّه ظاهر لذا اکثر بریّه نظر به عادات بشریّه که از هیکل امریّه مشاهده می‌نمایند محتجب مانده‌اند غافل از آنکه اصل قدرت این است تفکّر لتعرف و قل لک الحمد یا اله العالمین و لک الحمد یا من کینونة القدرة تنادی عن وراک لک العظمة و الاقتدار یا من فی قبضتک زمام العالمین و لک الحمد یا من کینونة العظمة تنادی

\*\*\* ص64\*\*\*

العظمة لک یا من بظهورک انارت وجوه المقرّبین و اما در تبدیل خواری و مذلّت ای جمال این ذلّت‌های وارده بر تو لامر الله بوده و این عزّتی است فخر عزت‌ها تالله لو تعرف لتستأنس مع الّذلّة و تقول یا ذلّة روحی لک الفداء اَین انت قد قبلتک کلّها لربّی العزیز الحمید آنچه خواسته‌اید به فوق آن فائز شده‌اید عسی الله ان یعرّفک ما اراد لک لتفرح و تطیر و تقول لک الثّناء یا ثناء العالمین قد زیّن رأس البهاء باکلیل البلاء و بذلک نفتخر بین الارض و السّماء لیس

\*\*\* ص 65 \*\*\*

العزّة فی ما ادرکه القوم بل العّزة کلّها فی الذّلّة الّتی حملناها لامرالله المقتدر العزیز الحکیم انّا قضینا لک ما احببناه لیبقی به ذکرک فی النّاسوت بین عبادنا المخلصین و فی الملکوت بین ملائکة المقرّبین و فی الجبروت بین اصفیاء المنقطعین هل یعادل هذا الفضل ما اردته لا و رحمتی الّتی سبقت العالمین ان یا جمال ان استنشق من ظواهر ما تکلّم به لسان القدم اریاح المعانی و الایقان لتوقن بانّ ما ظهر من عنده هو یبقی بدوام الملک و الملکوت و انّه هو خیر لک عمّا کان و ما یکون قد عبقت عرف قمیص المحبوب عمّا نزّل فی الحین

\*\*\* ص 66 \*\*\*

و تعطّرت منه اهل الملک و الملکوت طوبی للفائزین آنچه از برای خود خواستیم از برای مخلصین از احبای خود خواسته و می‌خواهیم لعمری سوف تجد نفسک فی عزّ مبین از تنگی و پریشانی محزون مباشید به امرالله مشغول شوید حقّ اصلاح کلّ خواهد فرمود ان اطمئنّ و کن من الشّاکرین و آنچه در فقرۀ بعضی اختلافات مذکور هذا ما نزّل فی الالواح من لدن ربّک العلیم الخبیر من یدّعی امراً قبل اتمام الف سنة کاملة انّه من المفترین و من یأوّل هذه الکلمة انّه من الاخسرین و فی لوح آخر من یدّعی امراً قبل

\*\*\* ص 67 \*\*\*

اتمام الف سنة کامله انّه کذّاب مفتر نسئل الله بان یؤیّده علی الرّجوع ان تاب انّ ربّک لهو التّواب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انّ ربّک شدید العقاب چه که چنین نفوس سبب ضرّ اصل امر بوده و خواهد بود و سبب اختلاف بریّه و اگر امروز چنین باشد که هر جاهلی فهمیده هرگز شجرۀ امریّه الهیه مابین بریّه مستقر نخواهد شد و اوامر الله و احکامه نافذ و مجری نخواهد گشت عجب است از بی‌ادراکی نفوس ولکن نسبت به بعضی هم نظر به هواهای نفسانیّه بعضی نسبت‌ها می‌دهند

\*\*\* ص 68 \*\*\*

ولکن عند ربّک علم کلّ شیء فی کتاب مبین بر حقّ مشتبه نشده و نخواهد شد انّه لهو العلیم.

\*\*\* ص 69 \*\*\*

*سواد خطّ میرزا آقاجان که از ساحت عرش ابهی به ملّا باقر حرف حیّ مرقوم داشتند*

**باسم ربّک الاعلی باسم ربّک الابهی**

ان یا حرف الاولی هنیئاً لک بما فزت بلقاء الله مرّة اخری فی هیکل بدیع منیع ثمّ طوبی لک ان تستقیم علی امره و لن یزلّک اقوال المشرکین تالله لو تستقیم علی هذا الصّراط الاعظم و تبلّغ امر ربّک هذا الجمال المنیع الاقدم بکلّ ما انت علیه لمن المستطیعین فسیبعث منک النّقطة ثمّ کلّ الحروف و الکلمات ثمّ حقایق المقدّسین تالله الحقّ لو تفتح بصراک و تفک اُذُناک و توجّه بوجه قلبک الی هذا الجمال الدّرّی اللّطیف لتشهد بان حینئذ بعث منک هیکلاً فی مقابلة العرش علی هیئة ورقة رطبة مخضّرة لطیفة ینادی عن ربّها فی کلّ حین بما ناد المنطق فی الشّجرة السّینا علی طور بدع رفیع و یتکلّم فی کلّ حین مع ربّه و یتلقی من اسرار الله المهیمن العزیز العلیم الحکیم ایّاک ایّاک ان یا حرف الله ان لا تحرقه بنار الاعراض لانّ فی تلک الایام ظهرت طبقات

\*\*\* ص 70 \*\*\*

الجحیم بکلّها و اشتعلت نیران الشّرک و نائرة الحسد و البغضاء و ستحترق بها کلّ الاوراق المصفرّة و الاشجار الیابسة و انّک لو تشهد بان یأتیک جمرات هذا النّار تمسّک بفلک البهاء ثمّ اجر علی قلزم الحمراء فی لاهوت العما ثمّ اسم باسم ربّک القادر الظّاهر الابهی و کن بسلطان الامر لمن الظّاهرین ثمّ اعلم بانّ الّذین خلقوا باسم من عند ربّک قد استعلوا علی سلطان الذّات و ملیک الاسماء و الصّفات الّذی رجع کرّة اخری بقمیصه البیضاء الّذی جعله المشرکین محمّراً بدم البغضاء و بذلک حزنت قلوب المقرّبین و ان ترید ان تعرف بعض من اسرار الامر فاقرء لوح الّذی ظهر عن جمال العرش و سمّی بلوح البهاء ثمّ سورة الّتی سمّی بالدّم ثمّ سورة الّتی کان ذکر حجّ الاعظم و فی کلّ ذلک لآیات للسّائلین و بیّنات للعارفین و الرّوح من بهاءالله علیک و علی کلّ من تمسّک بهذا الفلک العظیم هذا الحی البدیع فی قمیص اسمه المنیع. لوحی من قبل من لدی الله ربّک البهیّ الابهی صدور عزّ و مجد

\*\*\* ص 71 \*\*\*

یافت و به ارسال آمد و لوحی در چندی ایام شرف نزول قدسی یافت و حال ارسال می‌شود ان‌شاءالله که آن حرف ربّ دو قرّۀ بصر حقیقی را به نظرۀ این دو نور فؤاد منّور نموده جمیع امکان و اکوان را از اریاح خوش طیّبه و نفحات قدس منیعه طاهر و لطیف و معطّر فرمایند و در تبلیغ امر پروردگار خود به کمال جدّ و جهد سعی بلیغ نموده کوشش نمایند که شاید به هبوب اریاح روحیّه از مشرق فؤاد آن حرف حیّ بدیع جمیع قلوب میّته و عظام رمیمه به حیات هستی جدید فائز گردند و انّه هو محیی ما یشاء باسمه الباعث الجاعل الخالق الرّازق المحیی المنیع. خادم ربّک و عبد بهائک آقا جان.

\*\*\* ص 72 \*\*\*

*سواد خطّ میرزا آقاجان که از ساحت اقدس ابهی به آقا محمد جواد مرقوم داشته‌اند*

**هو الظّاهر فی عرشه الابهی و هذا لغیب فی ملکوته الاعلی**

ای جمال جود بر در این حجاب / تا کنی مشرق ز خود صد آفتاب

قوّة الله البهیّ بازوی تو است / وجهة الله العلیّ بر روی تو است

ورقۀ خضرا که حاکی از اشارات نورا بود بر ارض حمرا وارد گشت و تفصیل عجز از بسیاری امور مضمون این شعر مشهور است که به هیکل طیری ظاهر گشته و به لغتی سخنانی می‌گوید که از بعض اشارات آن مفهوم می‌گردد که ای عندلیبان وفا بدانید که زاغان ظلمانی که به تأییدات و تعلیمات ید فضل و تربیت سلطانی نغمات و اطوار بازان سفیر روحانی آموختند و به ظهور اصفار اصوات ورقاء صمدانی در هوائات بلند اعلی طایر گشتند و به احنجۀ طیور

\*\*\* ص 73 \*\*\*

ابها متصاعد شده تا آنکه از مقامات قرب قدس بقا مرتفع آمده و بر اعلی فنون سدرۀ منتهی و شجرۀ قصوی مسکن و مقر یافتند و به قسمی در آن مکمن قدس سبحانی مشهور و معروف آمده که جمیع طیور مقدّرۀ جنان اعلی و ارواح ممتنعه خلف سرادق بقا طائف حول آنها گشته پس در این وقت نار کبر و غرور در افئدۀ آنها به اشتعال آمده و علوّ مقام علّت غلوّشان بر جمال ملیک علّام گشته و سموّ رتبه سبب غلّ و بغضا گشته به کلّی سلطان و مربّی خود را فراموش کرده بر صدر عرش بر آمده و بر وجه سلطان ابهی هجوم آورده هر یک به منسر و منقار خود آن وجه منیر را مجروح نموده و به این کفایت نکرده به جد و جهد تمام متحدی پیدا نموده درصدد هلاکت آن جمال ذوالجلال بر آمدند ذلک من الحان هذا الطیر الّذی

\*\*\* ص 74 \*\*\*

قد کان حینئذ معلّقة فی تلقائی و کان له قفس اطرافه من الذّهب و علی وجهه مرآت من البلور الابیض و له فرخان صغیران و هما ینطقان صوتاً لن یعرف کلّ الطّیور بلحنها و لا طیر الّتی امّهما و کان الله علیم بما هما ان یقولون ثمّ بالحان السّر ینطقون پس حال تو ای مظهر اسم جود ربّ من اگر خواهی نصرت نمائی پروردگار خود را که تحت سیوف غل و بغضاء مبتلا گشته پس صیحه بزن به صیحه‌ای که جمیع حُجبات اوهام را از قلوب کلّ من فی السّموات و الارض بر دری و طیور افئدۀ قدسی را از سلاسل و بند تقلید و تقیید تحدید آزاد نموده در هوای عزّ توحید و تجرید پرواز دهی و بعد به حنجر قدسی و نغمۀ روحانی ناطق گشته که ظاهر شد آن سرّی که در ظهور اولایش یک حرف از رموز اصفایش تکلّم ننموده که اصحاب ثلٰث‌مأة که از جواهر مجرّده ارض بودند جمیعاً فرار نموده و فرمودند که در کرّۀ

\*\*\* ص 75 \*\*\*

اخرایم ظاهر می‌شوم و ظاهر می‌نمایم سرّ امرم را و جمیع طوریّون در سینا ظهور می‌میرند حال آن کرّه راجع و آن سرّ ظاهر و جمیع سواذج مقدسۀ ملکوت سماء و اهل ملأ عالین و کرّوبین و حاملان عرش و ملائکه مقرّبین کلّ از ظهور امر بدیع منصعق گشته در ارض ادنی فانی آمدند و جمیع حقایق انبیا و مرسلین که یکی از آنها موسی ابن عمران است در طور امر منیع به ظهور سرّ رفیع مردند و از جهة دیگر شجرۀ اعراض به اوراق و اغصان افنان کفر و شرک و غلّ در مقابل عرش مرتفع آمده و اراده نموده که شجرۀ ابهی را که بر قطب بقا محکم گشته از اصل قدیم خارج نماید و به اوراق غلّ و حسد بپوشاند قل تالله الحقّ لم یکن تلک الشّجرة علی مقام تقدرن انتم ان تغشوه و لو یجتمعن معکم ایادی اهل السّموات بالقدرة العظیم و القوّة الکبیر قل انتم ان تموتوا و تنعدموا او تنصعقوا

\*\*\* ص 76 \*\*\*

او ترجعون الی اسفل الجحیم انّه قد ارتفع بالحقّ فسوف یملأ عن ورقة منها کلّ الفردوس و کلّ من فی السّموات و الارضین و یبعث فی ظلّ کلّ ورقة خطفاً ما ارتدّت الیهم ابصار الخلائق اجمعین.

\*\*\* ص 77 \*\*\*

*سواد خط میرزا آقاجان که از ارض سرّ به آقا محمد جواد نوشته‌اند*

**هو الجواد الواهب المنیع**

معلوم آن جناب بوده که روایح نفاق و شقاق از اولی الوفاق و شفاق به مقامی متصاعد گشته به حدّی که فضای آفاق به قسمی تنگ آمده که جمال قدم اراده فرموده که اشراق انوار جمال بی‌مثال را تحت براقع جلال مستور و مخفی نماید به قسمی که دیگر ابداً نوری در عالم ظهور از او مشهود نباشد پس به لحاظ شطر بدا تأخیر آمده حال از کلّ معاشرین و مهاجرین انقطاع فرموده حتّی از خدّام حرم وحده به بیت دیگر مقرّ عرش احزان فرمودند و این مصیبت سیّم است که در این مهاجرت عظیم هجرت‌های پی در پی واقع شده ولکن هیچ یک به مثل این نبوده زیرا که آنها به کمال اختیار بوده و اهل آن کمال خدمت به جا می‌آورده

\*\*\* ص 78 \*\*\*

ولکن تفصیل این مهاجرت به بیان و قلم و لسان و تبیان نیاید ان ترید ان تطّلع برشح منه فارجع الی قمیص الله الّذی ظهر علی هیئة الکلمات و الحروف فی الواح الله المهیمن القیّوم سواد یک لوح فارسی که مصرع شعر عربی که در صدر ورقۀ آن حبیب بود بین یدی العرش حاضر شده در ساحت قدس ابهی جلّت عظمة معروض داشتیم این کلمات بدیع منیع را صادر فرمودند به زیارت آن مشرّف شده آن ظهورات نصر الهی را در هیکل بدیع و روح جدید ظاهر نمایند. محبوبا مطلّع شوید که الواحی که در این چهار پاکت بود از میان نرود در جمیع شئون و جهات ثابت و مستقیم به امرالله البهیّ المنیع بوده و به آنچه از ید و لسان و دل و جان و روان بر آید خدمات امر را ملحوظ و معمول دارند که تفصیل

\*\*\* ص 79 \*\*\*

این ایام همان است که در الواح قبل و حین صدور یافته در تاکید ابلاغ الواح به اهل آن اقلّ من حین تأخیر و تعویق جایز ندانید هذا امر من لدن عزیز قیّوم تبلیغ امر بدیع بر کلّ نفوس علی ما یستطیع علیه لازم و واجب و آنی تأخیر و تعویق و صمت جایز نه فردا که یوم جمعه 22 شوال است طلعت بی‌مثال بنای حرکت به بیت دیگر دارند.

\*\*\* ص 80 \*\*\*

جناب حاج میرزا محمد عطار **هو البدیع**

فسبحان الّذی نزّل الآیات بالحقّ من سماء قدس بدیعاً لتعرفوا بها احسن الوجوه فی هذا الوجه الّذی کان عن خلف حجبات النّور لمیعاً قل هذا کتاب الامر من لدی نقطة البیان الی عبده الّذی حضر بین یدی العرش و ما عرفه بما ستر جمال العزّ وجهه عن ابصر العالمین جمیعاً ان یا عبد قم عن مقرّک ثمّ استقم علی عرفان ربّک و لا تجعل نفسک عن کوثر القدس فی هذا الرّضوان محروماً.

**هو** کلمات الهی که از مصدر بیان سبحانی به لحن بدیع عربی نازل گشته زیاده از حدّ احصا شنیده شد و مسموع افتاد حال به لسان پارسی ملیح بشنو که شاید از نغمۀ ربّانی از

\*\*\* ص 81 \*\*\*

دار فانی به جبروت باقی در آیی و در این ایام ظلمانی که غبار افتتان امکان و اهل آن را احاطه نموده از سبیل سلسبیل مستقیم که مقام عرفان جمال رحمانی است دور نمانی ای عبد دنیا را بقائی نبوده و نیست هر که در او مشهود و هر چه در او موجود عنقریب کلّ را مفقود یابی به قسمی که اثری از کلّ ما فی الارض نبینی پس خود را از آنچه بین یدی النّاس بوده مقدّس نما که شاید جمال اوّل را در قمیص اخری بشناسی چه که الیوم جمیع ناس در حجبات وهمیّه محجوب و مستور مانده‌اند پناه به خداوند یکتا برده که شاید از این غمرات وهم که کلّ در او غرق شده‌اند نجات یابی و به منبع حیات وارد شوی و مستقر گردی این است فضل پروردگار تو که به کلمات قدس خود تو را ذکر نموده پس طاهر نما

\*\*\* ص 82 \*\*\*

قلب خود را از حزن دنیا چه که حزن مردود است الّا در ابتلای این غلام مصر ربّانی که در چاه حسد و بغضا ساکن شده باری سعی بلیغ لازم که از بدایع فیوضات این ایام محروم نمانی کذلک یعظک ربّک ان تکون من السّامعین.

\*\*\* ص 83 \*\*\*

*سواد خطّ میرزا آقا جان که از عرش اعزّ ابهی به ملّا باقر حرف حیّ مرقوم شده*

**هو البدیع الابدع الابهی**

ان یا حرف الحیّ اسمع اصوات اجنحة هذا الطیّر الّذی یطیر فی هذا الهواء باجنحة الیاقوت و اباهر القدس و خوافی الفضل و قوادم الامر و مناکب قدس منیر لتطّلع باطوار هذه الورقة المغنیّة المتحرکة المتعالیة علی هذه الشّجرة الّتی ارتفعت بالحق و استظلّت فی ظلّها کلّ العالمین الّا من تجده فی معزل النّفاق و کذلک یلقیک نیّر الآفاق لتکون من العارفین و لقد ارسلنا الیک من قبل کتاباً ثمّ من قبله کتاباً ثمّ من قبله کتاباً و اشهدناک من قبل من هیکلنا جمالاً و من قبله جمالاً ثمّ من قبله جمالاً ان تکون من الموقنین و لقد اظهرنا لک جمال الاولی بقمیص ربّک العلیّ الاعلی و تجلّینا به علیک و علی کلّ من فی السّموات

\*\*\* ص 84 \*\*\*

و الارضین و مرّة تجلیّنا لک باسم من اسمائنا حین الّذی کنّا فی العراق و ما استدرک احد من الخلائق اجمعین اذا تجلّینا علیک بهذا الجمال الّذی بنور من انواره قد اشرقت شموس العظمة ثمّ شموس المکرمة ثمّ شموس العصمة ثمّ شموس العزّة و القدرة ثمّ شموس الرّفعة و القوّة لعلّ تعرف مولاک و تکون من القائمین علی امره الّذی لن یقوم علیه نفس الّا من ینقطع عن کلّ شیء و عن نفسه و هواه کذلک نقصّ علیک من قصص الحقّ لتتّبع امر ربّک و تکون من الفائزین الی جمال الّذی ما فاز به احد الّا من فتح الله عینه و عرفه نفسه و جعله من العارفین قل انّ الّذین یحجبهم الاشارات من کلّ ذی اشارة و یمنعهم الدّلالات من کلّ ذی دلالة اولئک لن یقدرنّ ان یتحرکنّ فی هذا الهواء الّذی جعله الله محیطاً علی شرق الارض

\*\*\* ص 85 \*\*\*

و غربها و علی من فی السّموات و الارض ثمّ علی الّذینهم کانوا خلف حجبات القدس فی مداین عزّ وسیع ایّاک ایّاک ان لا یمنعک شیء و لو یکون فی الثّقل اثقل عن خلق السّموات و الارض و انّک ان لن تضعه عن ظهرک لن تقدر ان تحرّک فی هذا الهواء الّذی انبسط فی هذا الفِناء الّذی ظهر فی هذا البهاء المشرق المرتفع العزیز المنیع ضع عن ظهرک کلّ ثقل و عن قلبک کلّ ما حملته علیه ثمّ طهّر نفسک عن کلّ ما رأیت لعلّ تستضیئ من هذه النّار الّتی اشتعل فی برّیة العرفان عن وراء طور العظمة و البیان و تکون من الراسخین و اذا وصل الیک هذا اللّوح ان کنت جالساً قم و ان کنت راقداً فاستیقظ و ان کنت ماشیاً فاسرع ثمّ افتح لسان القدرة باذن من لدنّا و ارادة من عندنا و لا تخف من احد فتوکّل علی جماله العزیز المنیر ثمّ اذهب بهذا اللّوح الی الّذینهم توقّفوا علی

\*\*\* ص 86 \*\*\*

هذا الامر الّذی لن یتوقّف علیه الّا کلّ ذی مکر کان فی مکره فرید قل من انکر هذا فقد انکر کلّ الرسل من قبل و یستدلّ بذلک کلّ ما نزّل فی البیان ان انتم من النّاظرین و ان رأیت اسم الهاء ذکّره بما نزّلناه علیک من آیات عزّ بدیع ثمّ بلّغه امر ربّک و لا تخف منه ان سمع قولک یأخذه البشارة من لدی العزیز الجمیل و ان انکرک فقد انکر علی الله المقتدر العزیز الحکیم قل یا عبد خف عن الله الّذی خلقک و سوّاک و لا تکن من الجاهلین خذ کتاب الله بقوّة من لدنّا و انّ حرفاً منه لاعزّ عندالله عن خلق السّموات و الارض و عن خلق الاوّلین و الآخرین و قد مضت ایام و کنت راقداً علی فراش الغفلة اذاً فاطرد الشیّطان عن نفسک ثمّ استعذ بربّک المنّان المهیمن العزیز الجلیل قل ای ربّ فاسمعنی نغماتک الّتی تغنّیت بها فی رضوان

\*\*\* ص 87 \*\*\*

کلماتک و لا تمنعنی عمّا فیه و لا تحرمنی عن حرم قدسک المنیع ای ربّ انا الّذی اعتکفتُ بنفسی من دون اذن من عندک و شغلتنی نفسی و هوائی عن عرفان جمالک المنیع المتعالی المقّدس العزیز ای ربّ لا تحرمنی عمّا عندک ثمّ شرّفنی بلقائک ثمّ وفّقنی علی الاقرار بک و بآیاتک لانّی یا الهی ما آمنت بظهورک الاولی فی جمال ربّنا العلیّ الاعلی الّا بما نزّلت من عنده من آیاتک العزیز البدیع و اذاً اشاهد بانّها تنزّل من سحاب رحمتک ما لا یأخذها النّفاد و کذلک احصینا الامر فی الواح عزّک المنیر ای ربّ اشهد حینئذ بانّی لو انکر تلک الآیات من عندک فقد انکرتُ کلّ ما نزّلت ما قبل الّذی لا قبل له و تنزّل الی آخر الّذی لن یحصیه احد من الآخرین اذاً یا الهی لا تدعنی بنفسی لانّها امّارة بالسّوء اخاف بان یقومنی علی الاعراض بجمالک بعد ایقانی بانّی

\*\*\* ص 88 \*\*\*

لو انکر هذا الفضل لن اقدر ان ادّعی الایمان فی نفسی لانّ فی ذلک الشّأن ینکرنی کلّ شیء و لو لن یقرء بذلک لسانی یشهد علیه فؤادی و سرّی و روحی بین العالمین لانّک یا محبوبی ما جعلت حجّتک بین الممکنات الّا ظهورات انوار جمالک و اذاً قد اظهرتها بسلطانک و لن یقدر احد ان یعترض علیک الّا من ینکر آیاتک و یجاهد ظهوراتک و یجادل بنفسک و یحارب مع ذاتک العلیا عند تشعشعات بوارق انوار جمالک المنیر اذاً وفّقنی یا الهی علی عرفان نفسک فی تلک الایام الّتی ما عرفها الّا المخلصین من بریتّک و الاخیار من عبادک ثمّ اسئلک یا الهی بان لا ترجعنی الی نفسی ظمآناً بعد الّذی اجریت من غمام رحمتک میاه قدس لمیع ثمّ اسقنی یا الهی بعنایتک و رأفتک لعلّ استفیض بهذا الکوثر الّذی جری عن یمین عرش عظیم ای ربّ

\*\*\* ص 89 \*\*\*

اسئلک بجمالک الابهی فی افق قدسک الاعلی بان تنقطعنی عن کلّ ما لا یحبّه رضاک و انّک انت المهیمن علی ذلک و انّک انت المقتدر العزیز الرّفیع و کذلک الهمناک و علّمناک لتتّبع امر ربّک و تکوننّ من العاملین. چون جمیع ممکنات را به حروف حی زنده نموده‌ایم و از جمله حروف توئی لذا تو اَلیَق و اولی بوده و خواهی بود از برای تبلیغ امر ربّک المختار باری به کمال جدّ و اجتهاد چشم از ملکوت سموات و ارض و ما خلق بینهما من الاضداد پوشیده تا به عنایت خاص مفتخر شده قدم سبقت در میدان تبلیغ امر حضرت منّان گذاری ای حرف حی سعی بلیغ باید تا از حیوة تو جمیع ممکنات به خلع حیات بدیع جدید مفتخر شوند و از ماء حیوان عرفان زنده گردند پس هر اسمی را مسمّی باید و هر حرفی را معنی شاید که مبادا از حروف بی‌معنی و اسامی بی‌مسمّی محسوب گردی چه که الیوم از این گونه اسما لا یعدّ و لا یحصی

\*\*\* ص 90 \*\*\*

مشهود است پس ای حرف حیّ از صراط وهم بگذر تا به جنّت ایقان واصل و به فضای لا مکان که مقام عرش رحمن است فائز گردی و در کلّ حین مراقبت امر را از دست مده و در مسالک تبلیغ به کمال جهد سالک شو که شاید به میامن الطاف عزّ نامتناهی و ظهورات مواهب قدس حضرت رحمانی جمعی از آوار‌گان را به حرم کبریائی و مقرّ قدس سلطان لایزالی ساکن گردانی و تشنگان زلال عرفان را به معین قدس حیوان کشانی و اگر نفسی الیوم به آنچه رضای دوست بوده سلوک ننماید عدمش بر وجود راجح است و فنایش بر بقا اولی و انسب کذلک الهمناک من جواهر الاسرار بالحجب و الاستار و ایقظناک عن رقد الغفلة لتقوم علی امر ربّک و تبشّر النّاس بهذا الرّضوان الّذی ما وقع علیه عین احد من الاوّلین و الرّوح و التّکبیر و البهاء و العزّ و العظمة و الکبریا و الرّفعة و العزّة و البقا و الشّوکة

\*\*\* ص 91 \*\*\*

و الذّکر و الثّناء علیک یا حرف الحیّ من لدنّا یومئذ الی یوم الّذی اقوم علی امر اخری بجمالی الاولی و اذاً یعترض علینا ملأ البیان من هؤلاء المعرضین قسم به جمال حق که هر حرفی از این آیات منزله و کلمات مقدسّه منبع مشک رحمانی و خزینه عنبر قدس سلطانی صمدانی است و به قسمی نفحات او منتشر و متضوّع است که اگر حرفی از آن از مشرق لا مکان بی‌حجاب ظاهر شود اهل امکان و اکوان از این رائحه خوش روحانی سرمست شده به مواقع قدس الست بشتابند مگر آنکه جمیع را زکام غلّ و سد بغضا منع نماید و محروم سازد کذلک احاط فضل ربّک کلّ شیء ان انت من العارفین و الحمد لله ربّ العالمین.

\*\*\* ص 92 \*\*\*

**هو المحبوب**

ای بلبلان گلزار احدّیه و ای طایران گلستان صمدیّه صبح بشارت الهی از افق جان طالع شده و نار هدایت موسوی از سدرۀ عزّ ربّانی لامع گشت و رضوان الهی به بدایع ریاحین معنوی مزیّن گردید جنّات قدسی در اعلی الجنان روئید و نخل قامت جانان در ریاض جان چون سرو بوستان قامت کشیده و بلبل گلستان حقیقی از تابش جمال گل و جوشش خم‌های مُل در خروشند عاشقان روی دوست از پرتو طلعتش و نغمات عندلیب گلزار منصعق و مدهوشند و صلای سروش در آن

\*\*\* ص 93 \*\*\*

فضای جانفزای احدیّه به گوش هوش بشنوند پس ای طالبان جمال ذوالجلال و ای سالکان طریق سلطان بی‌مثال کمر بربندید که از این فیض کلیّه و رحمت منبسطه قسمتی برید و بهره‌ای از این خوان نعمت جاوید برید که جمیع آفاق را احاطه نموده و بر کلّ ذرات وجود به مقتضای عدالت حضرت معبود افاضه گردیده جهدی باید که ان‌شاءالله به عنایت حق در این گلشن قدس چون اطیار عرشی بر پرید و بر این شاطئ بحر اعظم وارد گردید و از این عین صافی و کوثر

\*\*\* ص 94 \*\*\*

باقی بنوشید کلّ ذلک من فضل الّذی کان فی ایام الله مشهوداً و من سماء القدس منزولاً.

\*\*\* ص 95 \*\*\*

**هو الباقی**

حمد محبوبی راست که حجبات غلیظۀ امکانیّه را به قدرت الهیه خرق نمود و جمال قدم رغماً لانف الذّئاب بی‌ستر و حجاب بر عرش کان الله و لم یکن معه من شیء مستوی و از یمینش بحور اکسیر جاری و از یسارش نهور عنایت ساری طوبی لمن شرب منه و کان من الفائزین ای دوستان از کوثر باقی در ایام جمال سبحانی بنوشید فوالّذی نفسی بیده که در غیب است اگر در جمیع اقطار آسمان‌ها و زمین‌ها تفحّص نمائید به قطرۀ آن فائز نخواهید شد

\*\*\* ص 96 \*\*\*

جمال قدم می‌فرماید اسرار این ظهور مستور مانده و اگر مذکور آید البته فزع اهل ارض مرتفع الّا طهّر الله قلبه من هذا الکوثر ای اهل بیان اعلام ظهور به اسم رحمن مرتفع شده و سرادق امر در قطب امکان منصوب گشته و تسنیم ابهی به ایادی غلمان بقا در دور خذوا و اشربوا یا اهل القدس فی هذا البهاء و لا تکوننّ من الصابرین 152 .

\*\*\* ص 97 \*\*\*

**به نام پروردگار رحیم مهربان**

ای محمد قبل علی بشنو ندای محبوب باوفا را که از شطر ابهی ندا می‌فرماید ای بندۀ من و پسر کنیز من ندایت را اصغا نمودیم و نجوایت را شنیدیم در کلّ اوان طرف عنایت به متوجهین ناظر بوده و خواهد بود نفَسی از نفْسی به دوستی بر نیامد مگر آن که به ساحت دوست حقیقی وارد شد ای محمد قبل علی اگر روائح عطریّه که از شطر رحمت مالک بریّه مرور می‌نماید استشمام کنی به تمام جان و روان به این کلمه ناطق شوی و مابین عباد به اسمم صیحه زنی قسم به جمال محبوب این است رحمتی که همۀ ممکنات را احاطه نموده و این است یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فرا گرفته ای علی عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال دوست نداشته که احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همّی مسّ کند اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقرّ اقدس بازگشت و به صیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملائکه امریّه به منظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحق یا نبیل قبل علی احتراق قلب بهاء از تو بیشتر است و ناله او عظیم‌تر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا ارادۀ ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر به وفا بوده و عامل به شرایط آن چون کلماتت تلقاء وجه مذکور شد قد تمّوج بحر وفائی و مرّت

\*\*\* ص 98 \*\*\*

نسمات غفرانی و اهتزّت سدرة عنایتی و دارت سماء فضلی قسم به آفتاب افق باقی که از حزنت محزونم و مهموم آهت از سرادق ابهی نفوذ نمود و به مقرّ امنع اقدس اعلی فائز شد ناله‌ات استماع گشت و نوحه‌ات به سمع مالک قدم رسید طوبی لک ثمّ طوبی لک اقرارت در مکمن مختار به هیکل بدیع ظاهر و اعترافت در منظر غفّار به طراز منیع باهر انت تعترف و انا المعترف و انت تقرّ و انا المقرّ چه که اعتراف می‌نمایم به خدمات تو و شدت‌های وارده بر تو که در سبیلم حمل نمودی یشهد بحبّی ایّاک کلّ الذّرات ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را به شطر پروردگار عالمیان به حرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید قل یا الهی و محبوبی و محرّکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لک الحمد بما جعلتنی مقبلاً الی وجهک و مشتعلاً بذکرک و منادیاً باسمک و ناطقاً بثنائک ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفلة من اَین نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم یعلن الخطا کیف یعلم بانّک انت السّتّار الغفّار العلیم الحکیم نفسی لغفلة غافلیک الفداء بما مرّت عن ورائها نسمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب مذنبیک الفداء بما عرفت به اریاح فضلک و تضوّعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لانّ به اشرقت شمس مواهبک من افق عطائک

\*\*\* ص 99 \*\*\*

و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقک ای ربّ انا الّذی اقررت بکلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ غفرانک و سکنت فی ظلّ خیام مکرمتک اسئلک یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بان تظهر منّی ما تطیر به الارواح فی هواء حبّک و النّفوس فی فضاء انسک ثمّ قدّر لی قوّة بسلطانک لاقلّب به الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بکلّی فانیاً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لانّی احبّ الحیوة لاطوف حول سرادق امرک و خیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک. ای علی به عنایت ربّ العالمین فائز بوده‌ و هستی به حول و قوّۀ او بایست ما بین عباد بر نصرت امرش و اعلای ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کلّ در قبضۀ قدرت حق است بر وجه عباد گشوده و می‌گشاید ان‌شاءالله این نفحۀ لطیفه در کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید به شأنی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود اوست مقتدر بر هر شیء انّه لهو المقتدر القدیر.

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*